

کوبین کاستنر و تپه‌هایی که راه می‌روند!

حتی شعار تبلیغاتی فیلم نیز که از زبان لوئیزا در صحنه ای از فیلم گفته می شود همین است: من یک دختر جدید هستم.



درباره تل خاکی، سیما 4

کوبین کاستنر و تپه‌هایی که راه می‌روند!

پیش از هرچیز، یک نکته ضروری در باره عنوان فیلم تل خاکی لازم به ذکر است. ترجمه عنوان اصلی فیلم سراسر است: دختر جدید.

حتی شعار تبلیغاتی فیلم نیز که از زبان لوئیزا در صحنه ای از فیلم گفته می شود همین است: من یک دختر جدید هستم.

با این همه استفاده از عنوان تل خاکی (توسط مدیران تامین برنامه شبکه 4) نیز پر بیراه نیست. چرا که اساس فیلم بر وجود "ماوند" های اطراف خانه شکل گیری شده و معنای "ماوند" همان تپه های کوچک یا خاکریز است. کلمه ای که مدام هم در فیلم تکرار می شود. و اصلا یکی از ابزارها و وسایل صحنه نیز در اصطلاح هست.

جیمز جان یک رمان نویس میانسال، پس از یک طلاق درد ناک تصمیم می گیرد برای یک زندگی جدید به همراه دو فرزندش به منطقه ای دور نقل مکان کنند. لوئیزا و سم اگرچه ابتدا به ساکن موافق این تغییر مکان نیستند ولی این مسافرت صورت می گیرد و خانواده در منطقه ای دورافتاده در کارولینای شمالی منزلی در بزرگ و قدیمی که پیش از این جان، خریده بوده ساکن می شوند.

همه چیز روبراه به نظر می رسد. جان تصمیم دارد بر روی موضوع جدیدی برای نوشتن تمرکز کند و لوئیزا و سم نیز در مدرسه محل، ادامه تحصیل می‌دهند. اما یک شب با وقوع اتفاقاتی که برای لوئیزا می افتد، این آرامش ظاهری خانواده نیز به طور کلی بهم می‌ریزد...

پیش از هرچیز، یک نکته ضروری در باره عنوان فیلم تل خاکی لازم به ذکر است. ترجمه عنوان اصلی فیلم سراسر است: دختر جدید. حتی شعار تبلیغاتی فیلم نیز که از زبان لوئیزا در صحنه ای از فیلم گفته می شود همین است: من یک دختر جدید هستم. با این همه استفاده از عنوان تل خاکی نیز پر بیراه نیست. چرا که اساس فیلم بر وجود ماوند های اطراف خانه شکل گیری شده و معنای ماوند همان تپه های کوچک یا خاکریز است. کلمه ای که مدام هم در فیلم تکرار می شود. و اصلا یکی از ابزارها و وسایل صحنه نیز در اصطلاح هست.

تل خاکی فیلمی در ژانر ترسناک و ماجراجویانه و تاحدی تخیلی است. ورود به منطقه‌ای که ظاهرا پراز آرامش و صفای ظاهری است اما در دل این سکوت و سکون زیبا، شیطان‌هایی منزل کرده اند.

ورود خانواده جیمز به این منطقه از کارولینای شمالی، بیش از هر چیز بر روی دختر او لوئیزا تاثیر گذار است. او زودتر از بقیه متوجه تپه های زیبا و کوچک اطراف خانه شان می شوند و به طرز وصف ناپذیری شیفته این تپه های به ظاهر زیبا می شود به نحوی که گویی این تپه ها هستند که او را به سوی خود می خوانند. اولین تماس او با تپه ها ظاهرا عادی است. او یک روز بعد از ظهر به بالای یکی از این تپه ها می رود و در نور خورشید غرق می شود و آرامشی بی نظیر بدست می آورد. لوئیزا ناخودآگاه روی تپه دراز می کشد و همین مصادف می شود با شنیدن صداهای عجیب و غریب از اطراف و حتی از درون خود تپه. حتی تماشاگر یک آن تصور می کند که این تپه ها زنده هستند و روح دارند..

داستانک های فیلم تل خاکی اگرچه برای تماشاگر ابتدا به ساکن ممکن است غیرقابل باور به نظر برسند و سطح فیلم را به آثار متوسط تنزل دهند (که دست بر قضا همین طور هم هست و تل خاکی فیلمی متوسط است) اما این کنجکاوی بیننده است که او را علاقمند می‌سازد تا سر از کار این داستان عجیب درآورد. در این بین نیز سهم هر کدام از کاراکترها برای ما محفوظ است. هر کدام از آنها به تنهایی داستانک‌های مربوط به خود دارند. لوئیزا هرچه بیشتر به تپه ها نزدیک می‌شود، سم پسر کوچکتر خانواده سعی در پنهان کاری دارد و پدر خانواده هرچه تلاش می‌کند رفتارهای عجیب دخترش را در یابد کمتر به موفقیت نائل می‌آید. این جااست که پای شخصیت های دیگر به میان می‌آید. به قولی رفتارها اگرچه در پیشبرد فیلم نقش دارند اما متاسفانه این کلام و دیالوگ کیلویی و خرواری است که قرار است فیلم را مثلا نجات دهد. در حالیکه قواعد ژانر در فیلم ترسناک بر اکشن و رفتار و فیزیک حرکتی استوار است و نه بر تکیه بر کلام. چنانچه وارد شدن کاراکتر پروفیسور وایت و گفتار اوست که باعث می شود تماشاگر به ماهیت این تپه های شیطانی واقف شود...

رفتار شناختی افراد خانواده در تل خاکی نیز الکن است. پدر خانواده همه چیز یا حداقل آنچه که به صورت غیر طبیعی در خانه و در طرز رفتار بچه هایش روی می دهد را می بیند و اگرچه احساس خطر می کند اما در بحبوحه ماجرا ، فرزندان را به دست یک پرستار می سپارد و می رود دنبال پیدا کردن سرنخ ماجرا ، یعنی پروفیسور وایت.

داستان از آنجا حاد می شود که در سکانس های سوم و چهارم رفتار لوئیزا قابل درک نیست. صبح روزی که در شب قبل آن چندین و چند واقعه غیر قابل توضیح در اطراف خانه روی داده ؛ مثل شنیدن صداهای ترسناک و زمزمه گونه، پیدا شدن چند عروسک پوشالی (و هم چنین آن گربه مرده ی تکه تکه شده را به یاد بیاورید)هنوز هم جیمز دوزاریش کامل نمی افتد که واقعا در این خانه جدید خبرهایی است. او صبح روز مورد بحث جاپاهای گل آلود و خیسی را می بیند که از در ورودی تا حمام طبقه بالا امتداد دارد . جایی که لوئیزا غرق در گل و خاک تپه مشغول استحمام است. اما جیمز همه چیز را می خواهد پای اینترنت بیابد. حرف های اول فیلم دقیقا برخلاف ایده آل هایی است که الان از جیمز میبینیم. او به جایی خلوت و تقریبا ایزوله آمده تا از دنیای مدرن و شهر نشینی افسار گسیخته نجات یابد و خانواده اش کمی از شرایط طلاق فاصله بگیرد و به زعم او زندگی در بطن طبیعت می تواند این آرامش را به آنها برگرداند.

اتفاق جالب توجه در پیوند داستانکها در تل خاکی بازهم گشت و گذار جیمز در اینترنت است. او در می یابد که صاحب قبلی این خانه مادری بوده که رفتارهای عجیب و غریبش باعث معروفیت این خانه شده. او یک روز صبح در حالیکه دختر نوجوانش را در خانه خبس کرده بوده برای همیشه ناپدید شده و حالا این دختر نزد پدر بزرگش زندگی می کند. از اینجا به بعد جیمز به دنبال این پدر بزرگ و پروفیسور وایت است تا بفهمد چه بلایی دارد سر دخترش می آید. این درحالی است که جیمز در اولین روز اقامتش در این خانه به عروسک های پوشالی برخورد کرده بود و با باز کردن یکی از آنها متوجه شده بود که موجوداتی حشره مانند در آن زندگی می کنند. باری با این همه توضیحات پروفیسور وایت او را روشن می کند که این تپه ها راه می روند و در طول سالها موجوداتی خلق کرده اند که می خواهند نسل خود را در زمین به عنوان نسل برتر پرورش دهند و در تمام این سالها به دنبال دختر نوجوانی می گردند که بتواند اولین ملکه آنها باشد.

سکانس های پایانی نیز جالب نیستند. چه صحنه ای که جیمز مجبور می شود دخترش را بکشد چرا که در هیبت یکی از موجودات تپه ای در آمده و چه نقل مکان کردن آنها از کارولینا در حالی که به نظر می رسد سم پسر کوچک جیمز نیز به نوعی جسمش در اختیار همان موجودات تپه ای است...

تل خاکی را لوئیس بریجو ساخته که اولین فیلم بلندش نیز به حساب می آید پیش از این او یک دوجین فیلمنامه نوشته بوده که عمدتا در ژانر ترسناک بوده و آثار متوسطی نیز به حساب می آمدند. او از روی داستان کوتاه و البته موفق دختری جدید نوشته جان کانلی ، و فیلمنامه ای که جان تراویس برایش نوشت این فیلم را با حضور کوین کاستنر ساخت که در نهایت ، فیلمش آنچنان که باید خوب از کار در نیامد.

the new daughter

کارگردان: لوئیس بریجو / فیلمنامه: جان تراویس/زمان: 108 دقیقه / محصول 2009 آمریکا و اسپانیا

بازیگران: کوین کاستنر(جان جیمز) / ایوانا باکرو(لوئیزا) / گاتلین گریفیث(سم)